

مفهوم تقارن بین عناصر مادی و معنوی در نگرش‌های مختلف منطقی (نگرش مناسب برای قانون‌گذاری)

علی صفاری *

راضیه صابری **

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۵/۱۷

چکیده

یکی از اصول حقوق جزا، تقارن زمانی بین عناصر مادی و معنوی در جرایمی است که به هر دو عنصر نیازمند است. احراز و اثبات این هم‌زمانی همیشه به راحتی امکان‌پذیر نیست و می‌تواند به تضييع حقوق افراد و جامعه و در نتیجه بی‌عدالتی منجر شود. برای اجتناب از چنین مشکلاتی، راهکارهای منطقی متنوعی مطرح شده که در این مقاله سعی شده است مفهوم تقارن براساس منطق ارسطویی، فازی و زبانی به روش تحلیلی-توصیفی بررسی و ارزیابی گردد. نتیجه اینکه اتخاذ مفهوم تقارن براساس منطق دوازده‌گانه ارسطویی ممکن است به مواردی از بی‌عدالتی در حق بزه‌دیده یا جامعه بینجامد و بزهدار پاسخگوی رفتار غیر قانونی خویش نباشد، در حالی که با استناد به دو منطق دیگری که چند ارزشی‌اند، می‌توان به راحتی از چنین مشکلاتی رهایی یافت.

کلیدواژه‌گان:

تقارن مطلق بین عناصر، تقارن نسبی بین عناصر، منطق ارسطویی، منطق فازی، منطق زبانی.

* دانشیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

Alisaffary2020@gmail.com

** دانش‌آموخته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

Razichsaberi@yahoo.com

مقدمه

مفهوم تقارن بین عناصر مادی و معنوی به اندازه‌ی اهمیتی که به عنوان یک اصل در حقوق جزا دارد، مورد بحث قرار نگرفته است. این در حالی است که احراز تقارن بین عناصر، نقش کلیدی در تحقق عدالت کیفری دارد؛ زیرا عدم تقارن از یک سو، به معنی مسئول و قابل مجازات نبودن مرتکب و از سوی دیگر، تضرر بزه‌دیده و جامعه است. برای برقراری توازن بین این دو هدف حقوق جزا، به پیروی از منطق کلاسیک ارسطو بر مفهومی مطلق از تقارن تکیه شده است. این منطق با وجود استحکام و قدمتی که دارد، در مقایسه با برخی منطق‌های جدیدتر در ارائه مفهومی کاربردی‌تر از تقارن و در نتیجه تأمین اهداف حقوق جزا، به ویژه عدالت، باز می‌ماند. نوشته‌های ارسطو درباره‌ی منطق در دوره‌ی بیزانسی به صورت مجموعه‌ای یگانه تدوین و به نام «ارغنون» گردآوری شد. پیش از ارغنون ارسطو، مباحث منطقی در یونان باستان مطرح بوده است؛ اما نه به منزله‌ی یک علم مستقل؛ بلکه فیلسوفان مسائل منطقی را در خلال مباحث فلسفی‌شان یادآور می‌شدند.^۱

در قرن هجدهم، فیلسوف پرآوازه‌ی آلمانی، ایمانوئل کانت، ادعا نمود که منطق دیگر به پایان رسیده است و نیازی به چیزی بیشتر از منطق ارسطویی وجود ندارد. اما در پایان قرن نوزدهم، انفجاری در دانش منطق روی داد و حجم انبوهی از مطالعات و پیشرفت‌ها با کارهای ریاضیدان و فیلسوف آلمانی، فرگه، و شاگرد انگلیسی وی، راسل، آغاز شد و پس از آنها انواع تازه‌ای از منطق، مانند منطق ربط، منطق زمان، منطق موجهات، منطق فازی و منطق زبانی، پدید آمدند.^۲ از میان منطق‌های نوین مذکور، دو منطق فازی لطفعلی زاده و منطق زبانی ویتگنشتاین به دلیل ارتباط بیشتر با مفاهیم علوم انسانی، به ویژه حقوق، انتخاب شده است تا مفهوم تقارن به روش توصیفی-تحلیلی در آنها و در منطق ارسطویی مورد بررسی و مقایسه قرار گیرد.

از آنجا که منطق ارسطویی نگرشی دوبعدی (دو ارزشی) و مطلق‌گرا به همه مفاهیم، از جمله مفهوم تقارن، دارد و باعث می‌شود تا حقوق کیفری در موارد متعددی از تأمین عدالت باز بماند، سعی شده است با تمسک به نگرش دو منطق دیگر که نگرشی نسبی و چندبعدی (چندارزشی) به

۱. مظفر، محمدرضا، *المنطق*، قم: انتشارات مرکز جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۵، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۶۸.

مفهوم تقارن دارند، از چنین کاستی‌هایی اجتناب شود. اقتضای انجام چنین پژوهشی، آشنایی با منطق‌های نوینی است که برخلاف منطق ارسطویی، نگرش چند بعدی و نسبی به مفاهیم حقوقی دارند. بر این اساس، مقاله از دو قسمت اصلی تشکیل شده است: در قسمت نخست به معرفی دیدگاه سه اندیشه منطقی مذکور پرداخته است و در قسمت دوم، کاربرد آنها در مفهوم حقوقی تقارن بین عناصر مادی و معنوی ارزیابی می‌شود.

بعد از ارائه این دو تعریف سنتی و نوین از مفهوم تقارن بین عناصر، این نتیجه حاصل خواهد شد که کدام یک از این تعاریف با مصالح اجتماع هماهنگ‌تر است و عدالت کیفری را بهتر تأمین می‌کند. به عبارت دیگر، کدام نگرش منطقی برای قانون‌گذاری در مورد مفهوم تقارن مناسب‌تر است که ضمن حفظ اصول اخلاقی، عدالت و مصالح اجتماعی را نیز تأمین نماید. در نهایت، سعی شده است براساس تعریف برگزیده، ماده واحده‌ای در زمینه تقارن بین عناصر مادی و معنوی و شرایط آن پیشنهاد شود.

۱. مفهوم و دیدگاه اندیشه‌های منطقی

در این قسمت سعی شده است سه اندیشه منطقی سنتی و معاصر، یعنی منطق ارسطو، منطق فازی و منطق زبانی ویتگنشتاین معرفی شوند و دیدگاهی که این اندیشه‌ها نسبت به مفاهیم پیرامون خود از جمله مفاهیم حقوقی دارند، مورد ارزیابی قرار گیرد.

۱.۱. ارسطو، منطق دانی مطلق‌گرا

در منطق ارسطویی یا کلاسیک، هر گزاره یا درست است یا غلط؛ حالت بین درست یا غلط نادیده گرفته می‌شود.^۱ منطق ارسطویی در نهایت به حکمی بنیادی تقلیل می‌یابد: «الف» یا «ضد الف»؛ «درست» یا «غلط». در منطق ارسطو نمی‌توان در آن واحد «الف» و «ضد الف» داشت. این منطق دوگانه به قانون اساسی اندیشه تبدیل شد و تمامی مکاتب بعدی از آن بهره جستند؛ به طوری که مدت دو هزار سال حاکم مطلق جهان علم بود. با این منطق به راحتی می‌توان گفت که تنها «الف» درست و هر غیر الف نادرست است و می‌توان در مواردی حتی به

1. Licata, D., Lectures 9 and 10: Classical Logic, 2008, p. 1, Available in: <http://www.cs.cmu.edu/classical.pdf>

حذف «ب» حکم داد.^۱ بدین ترتیب، منطق ارسطویی منطقی دو ظرفیتی و دوارزشی است، نه منطقی چندارزشی. ارسطو به جهانی خاکستری و مدّرج باور نداشت، جهان یا سیاه است یا سفید.^۲ این نگاه دوگانه منطق ارسطویی به مفاهیم پیرامون از جمله مفهوم تقارن منجر به برداشتی مطلق‌گرا می‌شود.^۳ چنین برداشتی، اگرچه تأثیر بسیاری در پیشرفت علم داشته است، در مواردی که به ارزیابی‌های بشری مربوط می‌شود، ناکارآمد است.^۴ به طوری که مثلاً در تبیین مفهوم عدالت، همواره درجاتی از این مفهوم قابل تصور است و عدالت در معنای واقعی و عملی آن را نمی‌توان براساس منطق دوگانه و مطلق‌گرایی ارسطو پیاده کرد. برای مثال نمی‌توان چنین گفت که شاهد برای شهادت دادن یا عدالت دارد یا ندارد؛ بلکه عدالت مفهومی مدّرج است نه مطلق. به همین دلیل، منطق ارسطویی که دقت را فدای سهولت می‌کند به کرات مورد تردید قرار گرفته است. از دیدگاه دانیل استراوپ، با توجه به حاکمیت منطق مطلق‌گرایی ارسطو در علم حقوق، مهم‌ترین عقیده از آن کسانی است که معتقدند واژگان حقوقی دال بر اموری در سنت یا حقوق طبیعی است.^۵ قضات نقش خاصی در این فرایند ندارند و تنها فعالیت آنها منحصر است به کشف اینکه هر واژه بر چه چیز دلالت می‌کند. رابطه بین زبان و واقعیت در چنین برداشتی کاملاً مشخص است؛ زیرا واژگان حقوقی نام‌هایی برای امور از پیش موجودند که فعلیتی دائمی و عینی دارند. در این حالت، حقوق از یک قابلیت پیش‌بینی و عینیت بهره‌مند خواهد شد. در حقوق، چنین دیدگاهی را می‌توان «دیدگاه مطلق‌گرایی حقوقی» نامید. یکی از انتقادهایی که بر نگرش مطلق‌گرایی حقوق وارد کرده‌اند، آن است که این نگرش بین اشیا و نام‌ها خلط کرده است؛ یعنی هر نامی را دارای ذاتی می‌کند و از آن پس، هر کس واژگان را دگرگون کند، واقعیت را دگرگون کرده است. به عبارت دیگر، در این نگرش، معنا تابع لفظ است نه واقعیت. از این رو، عالم حقوق

۱. خیام، مسعود، *منطق فازی و نفی ریاضی-فلسفی خشونت*، مجله دانش و مردم، ۱۳۹۷، شماره ۵، ص ۵۱۱.

2. Sampate, Venkata, and Uday Varun Konada. *A novel approach to predict surface roughness in machining*. U.S.A: Proquest information and learning company, 2007, pp.23-24.

۳. ایومف، *حقیقت چیست؟*، ترجمه: بهمن سرودی، مجله چیستا، ۱۳۶۴، شماره ۲۴، صص ۲۸۳-۲۸۵.

۴. فرجی، محمدرضا و فرهاد قاسمی، *تئوری سیستم‌های انطباقی پیچیده ابزار تحلیلی نظم در محیط‌های پیچیده و آشوب*، مجله سیاست جهانی، دوره ششم/۱۳۹۶، شماره ۳، ص ۱۲.

5. Straup, Daniel, "Law and Language: Cardozo Jurisprudence and Wittgenstein's Philosophy", *Valparaiso University Law Review* 18, 1984, p 333.

به این نتیجه رسید که چنین دیدگاهی نمی‌تواند خود را با تحولات جامعه سازگار کند.^۱ زیرا قاضی ناچار است واقعیت را متناسب با قواعد خودش تحریف کند تا بتواند جامعه مفاهیم خود را به تن آن کند و نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن از دست دادن ارتباط با نیازهای واقعی جامعه و دور شدن از آن است.

بنابراین، اگرچه می‌توان مثال‌های فراوانی ذکر کرد که کاربرد منطق ارسطویی در مورد آنها صحیح باشد، اما باید توجه داشت که نباید آنچه را صرفاً برای موارد خاصی مصداق دارد، به تمام پدیده‌ها تعمیم داد. در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، اکثر چیزهایی که درست به نظر می‌رسند، نسبتاً درست‌اند و در مورد صحت و سقم پدیده‌های واقعی، همواره درجاتی از عدم قطعیت صدق می‌کند. به عبارت دیگر، پدیده‌های واقعی صرفاً سیاه یا سفید نیستند، بلکه تا اندازه‌ای خاکستری‌اند.^۲ تنها ریاضی بود که سیاه و سفید بود و این خود چیزی جز یک سیستم مصنوعی متشکل از قواعد و نشانه‌ها نبود. علم، واقعیت‌های خاکستری را با ابزار سیاه و سفید ریاضی به نمایش می‌گذاشت و این چنین بود که به نظر می‌رسید واقعیت‌ها نیز فقط سیاه یا سفیدند. بدین ترتیب، درحالی که در تمام جهان حتی یک پدیده را نمی‌توان یافت که صددرصد درست یا نادرست باشد، علم با ابزار ریاضی خود همه پدیده‌های جهان را این‌طور بیان می‌کند.^۳ ضعف‌های مربوط به منطق دوگانه ارسطویی باعث شد تا منطق‌های چندارزشی، همچون منطق فازی و منطق زبانی به عنوان نظام کاملاً منعطف در خدمت زبان طبیعی قرار گیرد. به عبارت دیگر، نگاه مطلق‌گرا به مفاهیم موجود در جهان موجب طرح منطق‌های نسبی‌گرا در مقابل منطق ارسطویی شد.

۱.۲. لطفعلی‌زاده و ویتگنشتاین، منطق‌دانی نسبی‌گرا

در این قسمت به معرفی و تبیین دیدگاه نسبی‌گرای دو منطق جدید به نام‌های منطق فازی لطفعلی‌زاده و منطق زبانی ویتگنشتاین پرداخته می‌شود.

۱. قاری‌سیدفاطمی، محمد و پرهام مهرآرام، ویتگنشتاین متأخر و حقوق، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱۳۹۶، شماره ۸۰، ص ۶۹.

۲. سعید، حسام و پونه افشاریجو، منطق فازی به زبان ساده. مجله کار آفرین، ۱۳۸۹، شماره ۸۲، ص ۶۲.

۳. آذر، عادل و حجت فرجی، علم مدیریت فازی، تهران: نشر اجتماع، ۱۳۸۱، صص ۱-۳.

منطق فازی عبارت از (استدلال به مجموعه فازی) است. مجموعه‌های فازی را لطفعلی‌زاده ارائه کرده است. بررسی پیشینه تفکر فازی نشان می‌دهد پارادوکس‌هایی که برتراند راسل درباره منطق ارسطویی مطرح کرد، منجر به شکل‌گیری «منطق فازی» شد. راسل در مورد منطق ارسطویی چنین بیان می‌دارد: «تمام منطق سنتی بنا به عادت فرض را بر آن می‌گذارد که نمادهای دقیقی به کار گرفته شده است. به این دلیل، موضوع در مورد این زندگی خاکی قابل به‌کارگیری نیست، بلکه برای زندگی ماوراءالطبیعه معتبر است.»^۱

واژه فازی در فرهنگ لغت آکسفورد به معنای «مبهم، گنگ، نادقیق، گیج، معشوش، درهم و نامشخص» تعریف شده است. بر این اساس، برخی لغت فازی را در عبارت «منطق فازی» به همان معنای حقیقی کلمه گرفته و تصور کرده‌اند که منطق فازی یک منطق مبهم و نامشخص است، حال آنکه به نظر می‌رسد این‌گونه نباشد.^۲ در حقیقت، منطق فازی، معادل یکی از معانی لغوی آن یعنی مبهم نیست، بلکه منطقی روشن است که از مفاهیم غیرقطعی و نسبی تعریفی جامع و صریح ارائه می‌دهد. منطق فازی تلاش می‌کند که مسائل غیرقطعی و نسبی را گرفته، آنها را به صورت جامع و مشخص تعریف و دسته‌بندی کند.^۳ بنابراین، با توجه به اینکه منطق فازی سعی در تعریف مفاهیم نسبی دارد، به نظر می‌رسد یک منطق نسبی‌گرا باشد.

نگرش نسبی منطق فازی در تعریف مفاهیم بر بسیاری از حوزه‌های علمی از جمله حقوق اثر گذاشته و بار معنایی خود را بر آنان تحمیل ساخته است. برای مثال، در عرصه حقوق جزا، نگرش نسبی‌گرای منطق فازی را در خصوص تعریف عنصر معنوی جرایم می‌توان یافت. تعریف عنصر معنوی جرایم به عمد و تقصیر جزایی^۴ و سپس تقسیم جرایم عمدی به منجز و احتمالی، با سبق تصمیم و بدون سبق تصمیم، سوءنیت عام و خاص و توجه به انگیزه (گاهی به عنوان یکی از اجزای عنصر معنوی جرم) و همین‌طور تقسیم تقصیر از نظر شدت و ضعف به تقصیر سنگین و

۱. راسل، برتراند، **ابهام**، ترجمه: نواب مقربی، مجله اطلاعات حکمت و معرفت، ۱۳۹۰، شماره ۲، ص ۲۶.

۲. منهای، محمدباقر و مهدی نساجی، **مبانی استدلالات فازی**، مجله دانش مدیریت، ۱۳۷۹، شماره ۵۱، ص ۳۴.

۳. آورند، محدثه، **مصاحبه اختصاصی با خالق منطق Fuzzy؛ پروفسور لطفعلی‌زاده**، مجله اینترنت، ۱۳۸۷، شماره ۳۴، ص ۵۱.

۴. فخر، حسین و رضا فانی، **بررسی امکان الحاق تقصیر به عمد در قتل**، نشریه فقه و حقوق اسلامی، ۱۳۹۱، شماره ۴، ص ۲۱۴.

سبک و بسیار سبک که در حقوق برخی از کشورها مانند فرانسه^۱ متداول است،^۲ می‌تواند از مصادیق توجه به نسبی‌گرایی براساس منطق فازی باشد که به نوعی منطق دوگانه و مطلق ارسطو در مورد تعریف عنصر معنوی کنار گذاشته شده است. در کنار عنصر معنوی، عنصر مادی نیز یکی دیگر از ارکان جرم به شمار می‌رود که نفوذ منطق نسبی‌گرایی فازی در این عنصر نیز مشهود است. بدین ترتیب، تعریف و تقسیم‌بندی جرایم به ساده و مرکب بر مبنای تعداد اجزای عنصر مادی است.^۳ نمونه‌ای دیگر از نگرش فازی در عنصر مادی را در بحث شروع به جرم می‌توان مشاهده نمود.^۴ این نگرش نسبی به عنصر مادی به این صورت که اگر بتوان بر یک مدار درجه‌دار، رفتار ارتكابی شخص را براساس مسیری که در این مدار مدرج طی کرده است، اندازه‌گیری نمود و بر حسب آن کیفری معین در نظر گرفت، با انصاف و عدالت مطابقت خواهد داشت.

در باب مسئولیت کیفری نیز می‌توان حسب شدت و ضعف آن، براساس منطق فازی تعریفی نسبی و مدرج ارائه داد. مباحث مربوط به مسئولیت کیفری مطلق، نقصان‌یافته و تام که در بسیاری از نظام‌های کیفری دنیا، مانند نظام کیفری انگلستان، مسبوق به سابقه است، بر مبنای میزان دارندگی فرد از شاخص‌های مسئولیت کیفری در نظر گرفته شده است.^۵ بدین ترتیب، مسئولیت کیفری نیز از یک نگاه صفر و یک ناشی از مطلق‌گرایی و منتهی به وجود یا عدم مسئولیت کیفری، فاصله گرفته است و به یک نگاه صفر تا یکی که یک نگرش نسبی و فازی می‌باشد، سوق داده شده است.

بنابراین، مفاهیم فراوانی در علوم انسانی از جمله علم حقوق وجود دارد که براساس منطق مطلق‌گرای ارسطو قابل تعریف نخواهد بود یا تعریفی ناعادلانه ارائه خواهد شد؛ در چنین مواردی است که منطق نسبی‌گرایی فازی جاری خواهد شد.

۱. صفائی، حسین، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۳، صص ۲۴۲-۲۴۳.
۲. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی (الزام‌های خارج از قرارداد)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶، صص ۱۹۲.
۳. نبی‌پور، محمد، «درجه‌بندی کردن عنصر روانی در قتل مطالعه تطبیقی در حقوق ایران، انگلستان و فرانسه»، رساله دکترا، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲، صص ۱۳۲.
۴. ابوذری، مهرنوش، «کاربرد منطق فازی در حقوق کیفری ایران»، رساله دکترا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۵، صص ۶۵.
۵. کلارکسون، سی.ام.وی، *تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی*، ترجمه: حسین میرمحمد صادقی، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۹۰، صص ۱۶۲ و ۲۱۴.

در این زمینه، منطق نوین دیگری که دیدگاه نسبی‌گرا به مفاهیم پیرامون خود دارد و هم‌راستای با منطق فازی یک منطق چندارزشی محسوب می‌شود، منطق زبانی ویتگنشتاین است. ویتگنشتاین، منطق‌دان قرن بیستم، در تقابل با منطق ارسطو معتقد است تعاریف مفاهیم به شکل مطلق و از پیش تعیین شده نمی‌توانند به واژگان معنا بدهند و امکان ارائه تعریف دقیق و واقعی وجود ندارد؛ نه به این دلیل که ناتوانی از ماست، بلکه به این دلیل که اساساً چنین تعریفی وجود ندارد. با وجود این، همواره سعی در فرمول‌بندی واژه‌ها داریم. دقیقاً از همین جاست که مشکل منطق ارسطو پیش می‌آید؛ زیرا تصویری ساده‌شده از واقعیت را ارائه می‌کند.^۱

تمام فعالیت ویتگنشتاین بر محوریت زبان استوار است و در این زمینه کتاب‌هایی را به چاپ رسانیده است. مهم‌ترین آنها که بیانگر رویکرد نسبی‌گرای او به مفاهیم پیرامون است، رساله منطقی-فلسفی و پژوهش‌های فلسفی است.

در رساله منطقی-فلسفی، تمام کار ویتگنشتاین درون دایره زبان انجام می‌شود و هرگز پا به خارج از این دایره نمی‌گذارد؛ زیرا او معتقد است کلام خارج از دایره زبان بی‌معناست و کلام بی‌معنا متناظر با هیچ نقطه‌ای در جهان واقع نیست. گزاره‌ای پذیرای صدق و کذب است که بتوان صدق یا کذب آن را در مقایسه با جهان تعیین کرد و گزاره‌ای بی‌معناست که تصویر منطقی جهان باشد. بدین صورت، ویتگنشتاین زبان را به مثابه تصویری نشان می‌دهد که واقعیت را بازتاب می‌کند. بنابراین، اصالت با واقعیت است و زبان فقط نقش بازتابش را برعهده دارد.^۲ با توجه به اینکه واقعیت‌ها و مفاهیم موجود در جهان اطراف، از زمانی به زمان دیگر و از مکانی به مکان دیگر ممکن است تغییر یابد؛ بنابراین تعاریفی که برای این واقعیت‌ها و مفاهیم ارائه می‌شود، نیز متغیر و نسبی‌اند.

۱. ویتگنشتاین، لودویگ، *کتاب‌های آبی و قهوه‌ای*، ترجمه: ایرج قانونی، چاپ اول، تهران: نشرنی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲.
2. Link, Montgomery. "Wittgenstein and Logic", *Synthese* 166, 2009, p 45.

- برای اطلاع بیشتر ر.ک:

- ویتگنشتاین، لودویگ، *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه: میر شمس‌الدین ادیب‌سلطانی، ویراست دوم، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲.

- ابراهیم‌پور، مهدی و مرتضی صداقت آهنگری حسین‌زاده، *رابطه منطق و زبان از نظر ویتگنشتاین*، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ۱۳۹۳، شماره ۲، ص ۲۲.

با وجود این، ویتگنشتاین تفکرات جدید خود را در کتاب پژوهش‌های فلسفی خود مطرح نموده است. نکته مهم در فهم رابطه زبان و منطق از نظر ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی، فهم این مسئله است که ما هنگام به کار بردن زبان از قاعده‌ای پیشین پیروی نمی‌کنیم. در پژوهش‌های فلسفی، ویتگنشتاین می‌کوشد تا نشان دهد که هیچ قاعده واحد و مشخص پیشین برای زبان وجود ندارد: «ناسازه ما این است هیچ مسیری از عمل را نمی‌توان با یک قاعده تعیین کرد، زیرا هر مسیری از عمل را می‌توان کاری کرد که با این قاعده وفق دهد. پاسخ این است: اگر بتوان همه چیز را کاری کرد که با قاعده مطابق باشد، پس می‌توان کاری هم کرد که با آن مطابق نباشد؛ پس اینجا نه تطابقی در کار است و نه عدم تطابق. و چون تطابقی در کار نیست، پس ما نمی‌توانیم بگوییم عمل ما مطابق با قاعده خاصی انجام شده است.»^۱ البته باید توجه کرد که آنچه ویتگنشتاین درصدد انکار آن است، قاعده مشخص شده قبل از کاربرد زبان است. سخن او این است که ساخت قواعد درون یک «بازی زبان» انجام می‌شود: «و آیا مواردی هم نیست که بازی می‌کنیم و قاعده‌ها را در جریان جلو رفتن می‌سازیم؟ و حتی مواردی هست که آنها را در جریان کار عوض می‌کنیم.» پس این گونه نیست که برای به کار بستن زبان نیاز به قاعده داشته باشیم؛ زیرا ما قواعدمان را در جریان بازی زبان می‌سازیم.^۲

ویتگنشتاین که در پژوهش‌های فلسفی خود برای بیان واقعیت‌ها، منکر وجود قواعد مطلق و از پیش تعیین شده در ساختار زبان می‌شود، بار دیگر رویکرد نسبی‌گرای خود را در خصوص تعریف مفاهیم و قواعدی که باید برای مفاهیم پیرامون اعمال شود، به‌خوبی به نمایش می‌گذارد.^۳ بنابراین، هر دو اثر مهم ویتگنشتاین به گونه‌ای تدوین یافته که بیانگر رویکرد نسبی‌گرای^۴ این منطق‌دان قرن بیستم است.

۱. ویتگنشتاین، لودویگ، *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه: فریدون فاطمی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۰۸.

۳. نسبی‌گرایی موردنظر، نسبی‌گرایی در مباحث علمی است و سایر مباحث از جمله مسائل دینی در این مقاله مدنظر نیست.

۴. ویتگنشتاین، لودویگ، *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه و شرح: سروش دباغ، چاپ اول، تهران: نشر هرمس، ۱۳۹۳، ص ۱۲۰؛ جوادی، امیررضا، «متافیزیک از منظر ویتگنشتاین متقدم و متأخر»، پایان‌نامه ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳، صص ۱۵۷-۱۶۷.

منطق ویتگنشتاین در بسیاری از حوزه‌های علمی تأثیر گذاشته و آنها را به سوی نسبی‌گرایی هدایت کرده است.^۱ اما آنچه در اینجا مدنظر است، تأثیر منطق نسبی‌گرایی ویتگنشتاین بر علم حقوق است. بسیاری از حقوق‌دانان از آرای ویتگنشتاین در تفاسیر خود از واژگان حقوقی، فرایند تصمیم‌گیری حقوقی یا نقد و بررسی مکاتب مختلف بهره‌مند شده‌اند. چنین استفاده‌هایی از آرای ویتگنشتاین به مباحث نظری منحصر نیست و حتی قضات هم در مستدل کردن آرای خود از افکار او بهره برده‌اند. در زمینه تفسیر واژگان حقوقی، هواداران ویتگنشتاین سعی کرده‌اند که آنها را با توجه به زمینه کاربردشان معنا کنند؛ به همین دلیل با هرگونه تلقی که برداشتی ایستا و مطلق از این واژگان داشته باشد، مخالفت کرده‌اند.^۲

تا به امروز در زمینه چگونگی کاربرد منطق زبانی ویتگنشتاین در حقوق جزا مطالعه‌ای صورت نگرفته؛ اما بحث‌های اندکی در خصوص کارایی این منطق در مبحث قراردادها در حقوق مدنی انجام شده است. مطالعات نشان می‌دهد از دیدگاه منطق ویتگنشتاین، آنچه در تفسیر قرارداد اهمیت دارد، زمینه‌ای است که قرارداد در آن بسته شده است. از جمله نتایج این دیدگاه این است که دادگاه موظف است برای تفسیر قرارداد، به جای روش‌های مبتنی بر استنتاج از متن قرارداد به زمینه و شرایط آن توجه کند. از این دیدگاه، می‌توان این نتیجه را دریافت که در تفسیر قرارداد نباید صرفاً به نوشته‌ها اهمیت داد، بلکه باید به زبان شفاهی و دیگر شرایط، از جمله حسن نیت طرفین قرارداد توجه کرد؛ قواعد پیشینی که در تفسیر قرارداد وجود ندارند.^۳ این نکته ارتباط بین حسن نیت و تلقی از قرارداد را نشان می‌دهد. حسن نیت به معنای غافلگیر نکردن طرف مقابل است و این امر وقتی حاصل می‌شود که به انتظارات دو طرف توجه شود. برای اینکه نظام حقوقی از چنین انتظاراتی حمایت کند، باید زمینه انعقاد قرارداد را در نظر بگیرد. بنابراین، عمل همراه با حسن نیت، کامل‌کننده مفهوم قرارداد است و در قراردادها، صرف پیاده کردن مفاهیم موجود در آن نمی‌تواند عدالت و انصاف را محقق سازد.^۴

۱. هوشیار، یاسمن، تأثیر ویتگنشتاین متأخر بر نسبی‌گرایی در فلسفه علم، فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران، ۱۳۸۸، شماره ۹، صص ۱۶۹-۱۸۶.

۲. قاری سیدفاطمی و مهرآرام، پیشین، ص ۶۵.

3. Patterson, Deniss, "Good Faith, Lender liability, and Discretionary Acceleration: of Llewellyn, Wittgenstein, and the Uniform Commercial code", *Texas Law Review* 68, 1989, p 190.

4. Ibid, p 201.

بدین ترتیب، دو منطق فازی و زبانی برخلاف منطق کلاسیک، برداشتی نسبی از مفاهیم، خصوصاً مفاهیم واقعی و علمی پیرامون خود ارائه می‌کنند. با توجه به اینکه موضوع مقاله بررسی مفهوم حقوقی تقارن بین عناصر مادی و معنوی در این دو دسته منطق است، لذا در ادامه به تعریفی که هر یک از آنان از این مفهوم ارائه می‌دهند، پرداخته می‌شود.

۲. مفهوم تقارن بین عناصر در پرتو اندیشه‌های منطقی مطلق‌گرا و نسبی‌گرا

بعد از شرح اینکه سه منطق ارسطو، لطفعلی‌زاده و ویتگنشتاین چگونه و با چه رویکردی به تعریف مفاهیم موجود در عرصه علمی به ویژه علم حقوق می‌پردازد، در این قسمت مفهوم حقوقی تقارن بین عناصر مادی و معنوی براساس این دو دسته منطق مطلق‌گرا و نسبی‌گرا بررسی می‌شود.

۲.۱. دیدگاه منطق مطلق‌گرا به مفهوم تقارن

منطق مطلق‌گرای ارسطو با ارائه برداشت دوگانه از مفهوم تقارن استاندارد مطلق برای تقارن عنصر مادی و معنوی به وجود می‌آورد که بر پایه آن می‌توان وجود تقارن عنصر مادی و معنوی و به تبع آن تحقق جرم را درست یا غلط دانست. بر این اساس، تقارن عناصر به‌طور مطلق در خصوص تمامی جرایم نیازمند به هر دو عنصر مادی و معنوی باید وجود داشته باشد، صرف نظر از اینکه در عالم واقع پیامدهای مطلوب و عادلانه‌ای را برای دستگاه کیفری به ارمغان بیاورد یا برعکس منجر به ایجاد آثار نامطلوب و بی‌عدالتی گردد. در حقیقت، منطق مطلق‌گرای ارسطو، عدالت را در یک معنای ساده و فرمول‌بندی شده می‌بیند و عدالتی انتزاعی نه واقعی است. در این منطق، عدالت یعنی پیاده کردن بی‌چون و چرا و بدون تبعیض قواعد حقوقی، صرف نظر از اینکه در عمل آثاری مطلوب یا نامطلوب داشته باشد. بدین ترتیب، چنانچه قاعده‌ای حقوقی در یک مورد به سبب همراه داشتن پیامدهای مطلوب و عادلانه در عالم واقع اعمال شود و در مصداقی دیگر، به دلیل ایجاد آثار نامساعد و ناعادلانه در عالم واقع (نه عالم انتزاعی) از کاربرد آن اجتناب شود، این چنین تبعیض و تفکیکی در اعمال قاعده تقارن بین عناصر بی‌عدالتی است. بنابراین، براساس منطق ارسطو، تقارن عنصر مادی و عنصر معنوی صرف‌نظر از اشخاص، زمان‌ها و مکان‌ها معتبر بوده و خوشایند یا انزجار افراد از تقارن عناصر، فراگیری آن را از بین نمی‌برد. اگر

بنا باشد تقارن عناصر در همه جا و در همه حال مناسب بوده، اجرا شود، دیگر استثنا بردار نیست و اینکه تقارن عناصر مادی و معنوی چه پیامدهایی خواهد داشت، اهمیتی ندارد، حتی اگر موجب تضییع حق انسانی بی‌گناه شود، باز هم وظیفه حقوق دان و قاضی این است که تقارن عناصر را در جرم مورد نظر احراز نماید.

بدین ترتیب، زمانی که تقدم عنصر معنوی بر مادی مطرح باشد، تقارن بین عناصر هم منتفی است. مانند موردی که «الف» به قصد قتل «ب» از منزل بیرون می‌آید و در راه با اتومبیل خود شخصی را زیر می‌گیرد و منجر به قتل آن شخص می‌شود و بعد متوجه می‌شود که آن شخص همان فرد «ب» است که قصد قتل او را کرده و از منزل برای کشتن او خارج شده بود. در این حالت، اگرچه «الف» قصد قتل «ب» را داشته، در لحظه رفتاری که منجر به مرگ «ب» شده است (یعنی تصادف کردن)، چنین قصدی را نداشته است و بدین ترتیب تقارن بین عناصر مادی و معنوی وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان حکم به تحقق جرم قتل عمد داد. در حقیقت در این حالت تقارن بین عناصر در نقطه صفر از محور زمانی قرار دارد.

حالت دیگری که نمی‌توان حکم به تقارن داد، موردی است که تقدم عنصر مادی بر معنوی مطرح باشد. برای مثال، «الف» در یک منطقه شکار در حال تیراندازی به شکار است. «الف» شکار خود را در نظر گرفته است و تیراندازی می‌کند که ناگهان «ب» جلوی هدف او می‌آید و باعث فرار هدف می‌شود. «الف» از اینکه «ب» جلوی هدف وی را گرفته و مانع از شکار هدفش شده است، بسیار ناراحت می‌شود و به قصد قتل «ب» به سمت وی حرکت می‌کند که با صحنه فوت «ب» در اثر آن تیراندازی روبرو می‌شود. در این حالت نیز اگرچه «الف» هم عنصر مادی و هم عنصر معنوی جرم قتل را دارد، اما چون این دو عنصر در یک لحظه زمانی باهم تلاقی پیدا نکردند، تقارن وجود ندارد؛ بنابراین تحقق جرم قتل عمد منتفی است. در این حالت نیز تقارن در نقطه صفر محور زمانی قرار دارد.

تنها حالتی که براساس منطق مطلق گرای ارسطو تقارن وجود دارد، حالتی است که دو عنصر مادی و معنوی مورد نیاز در نقطه یک محور زمانی تلاقی یابند. برای مثال، «الف» قصد سرقت اتومبیل «ب» را دارد و با باز کردن درب اتومبیل «ب» آن را می‌رباید. در اینجا تقارن به طور کامل و صددرصد وجود دارد و جرم سرقت هم محقق می‌شود.

در تمام مثال‌های فوق نتیجه‌ای که از حکم دادن به تقارن یا عدم تقارن براساس منطق ارسطو به دست می‌آید، نتیجه‌ای عادلانه است. اما تعریف مفهوم تقارن براساس اندیشه ارسطویی همواره به نتیجه‌ای عادلانه در رویه قضایی و عالم واقع منجر نمی‌شود. برای مثال «الف» به قصد ارتکاب قتل «ب» خود را مست می‌کند و در حال مستی مرتکب قتل می‌شود. در این مثال، براساس تعریفی که منطق مطلق‌گرای ارسطو از تقارن ارائه می‌دهد و بر اساس آن باید حتماً در نقطه یک محور زمانی بین دو عنصر تلافی به وجود آید، نمی‌توان حکم به تقارن و تحقق جرم داد و شخص عملاً از مسئولیت برای جرم قتل عمد تبرئه خواهد شد. در حالی که در چنین مثالی اگرچه تلافی دو عنصر در نقطه یک محور زمانی تحقق نیافته است، اما چون تمامی اعمال مجرمانه شخص در راستای یک قصد و اندیشه مجرمانه شکل گرفته و به عدالت هم نزدیک‌تر است، لذا فقها و حقوق‌دانان و مقنن ایرانی آن را قتل عمد می‌دانند. مثال فوق تنها یک مصداق است. مثال‌های فراوان دیگری می‌توان یافت که نشان‌دهنده نامطلوب بودن تعریف مفهوم تقارن براساس منطق ارسطویی است.

برای مثال:

- فردی که دچار عارضه مرض قند یا صرع است، می‌داند که در زمان مشخصی حالت رعشه‌ای بر وی عارض خواهد شد و در آن حالت به شخص یا مال دیگران آسیب می‌رساند، اما با وجود این داروهای خود را مصرف نمی‌کند و به همین سبب بر مال یا جان دیگری در حین حرکات رعشه‌ای آسیب می‌رساند.
- «الف» به قصد ارتکاب قتل «ب» به وی ضرباتی وارد می‌کند و «ب» دچار بیهوشی می‌شود. «الف» که فکر می‌کند «ب» فوت کرده است، برای رهایی از جسد «ب» او را درون استخر آب می‌اندازد و مرگ در واقع در اثر خفگی در آب اتفاق می‌افتد.
- فردی اقدام به خرید اموالی می‌کند که پس از دریافت آنها متوجه می‌شود که این اموال مسروقه است، با این حال بلافاصله اقدام به فروش آن اموال می‌کند.
- فردی به تقاضای دوست خود اسلحه شکاری را به تصور اینکه متقاضی قصد شکار دارد، به او می‌دهد، ولی پس از تحویل اسلحه متوجه می‌شود که متقاضی قصد کشتن فرد خاصی را دارد.

- فردی قطعه فلزی را به تصور اینکه چیز بی‌ارزشی است، از روی میز دیگری برمی‌دارد، ولی بعداً متوجه می‌شود که یک سکه عتیقه قیمتی است و با این حال آن را نزد خود نگهداشته، به مالک مسترد نمی‌دارد.

- فردی وسیله نقلیه خود را بدون قصد طوری پارک می‌کند که چرخ جلو روی پای پلیس قرار می‌گیرد، اما بعد از اطلاع از برداشتن وسیله نقلیه عمداً خودداری می‌کند. تمام مثال‌های فوق و مثال‌های دیگر که ممکن است به ذهن برسد، اگر براساس رویکرد ارسطو در خصوص تعریف مفهوم تقارن بین عناصر عمل شود، به دلیل تقدم عنصر مادی بر معنوی یا تقدم عنصر معنوی بر مادی و عدم تلاقی بین دو عنصر مادی و معنوی در نقطه یک محور زمانی نمی‌توان گفت تقارن وجود دارد و بنابراین تحقق جرم منتفی است و شخص از جرم مورد نظر تبرئه خواهد شد. در حالی که چنین نتیجه‌ای برای هر شخصی که پیرو راه عدالت است، نتیجه‌ای غیرقابل پذیرش می‌باشد.

ممکن است ایراد شود در موارد فوق، از آنجا که یقین بر مجرمیت متهم وجود ندارد، بنابراین عدالت ایجاب می‌کند که بزهکار مجازات نشود. این برداشت مقتضای مفهوم تقارن و عدالت در منطق ارسطویی است، اما زمانی که بینش وسیع‌تر و نسبی‌گرای منطق فازی و زبانی در نظر گرفته شود در موارد فوق نیز محکومیت و مجازات عادلانه می‌نماید.

شاید با ملاک قرار دادن یکی از مثال‌های فوق که در قانون مجازات اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد، بتوان موضوع را بهتر تبیین نمود. اگر به مثال مشهور مستی به قصد ارتکاب جرم توجه شود، آنچه که در این مثال مشهود می‌باشد، آن است که اگر براساس تعریف منطق ارسطو از مفهوم تقارن عمل شود، نتیجه این خواهد بود که عدالت ایجاب می‌کند در کیفر احتیاط شود و بدین ترتیب، شخصی که به قصد ارتکاب جرم خود را مست نموده است، نباید مجازات شود؛ زیرا مطابق تعریف دو بعدی ارسطویی از تقارن، فرد مست در هر صورت در لحظه ارتکاب جرم اراده نداشته است؛ پس تقارن وجود ندارد. با منطق ارسطو عدم مجازات چنین فردی عین عدالت است؛ چرا که طبق ضوابط تعریف تقارن عمل شده، اما اگر عدالت در معنای واقعی آن سنجیده شود، فرار چنین بزهکار خطرناکی که به قصد ارتکاب جرم و برای جرأت بخشیدن به خود مست می‌کند، چه از دید بزه‌دیده مستقیم این جرم (یعنی مجنی علیه یا اولیای دم) و چه از دید بزه‌دیده غیرمستقیم (یعنی جامعه) عادلانه نخواهد بود و جامعه در یک نگاه کلی فرار از کیفر چنین فردی

را خلاف عدالت می‌داند. به همین دلیل است که گفته می‌شود تعریف دوبعدی منطق ارسطویی از مفهوم تقارن همواره نتایجی عادلانه به همراه ندارد. پس از آشنایی با مفهوم تقارن در منطق مطلق‌گرای ارسطو و ضعف‌های آن باید دید منطق‌های نسبی‌گرا چه تعریفی از مفهوم تقارن ارائه می‌دهند و آیا چنین تعریفی امکان برطرف نمودن ضعف‌های منطق ارسطو را دارد.

۲.۲. دیدگاه منطق نسبی‌گرا به مفهوم تقارن

با توجه به تعریف چند معیاری مفاهیم توسط منطق‌های نسبی‌گرا، به نظر می‌رسد از منظر این منطق برخلاف منطق ارسطویی، تقارن و به تبع آن مسئولیت کیفری نیز یک پدیده مطلق نیست. به این معنا که اگر تقارن عنصر مادی و معنوی موجود باشد، مسئولیت محقق، و با عدم آن، مسئولیت کیفری نیز منتفی باشد، بلکه تحقق تقارن و مسئولیت کیفری، در یک حالت نوسان و نسبی شبیه محور اعداد قرار می‌گیرد. این نسبی بودن مسئولیت و عدم تمرکز کامل بر شرایط در یک نقطه خاص با توجه به طبع فعل مجرمانه و ضرورت‌ها یا مصالح موجود در هر پرونده مشخص می‌گردد تا بتوان به هدف والای حقوق کیفری، یعنی عدالت، دست یافت. در حقیقت، منظور از عدالت در منطق نسبی‌گرا برخلاف منطق مطلق‌گرا، عدالت انتزاعی و فرمول‌بندی شده نیست، بلکه منظور مفهوم حقیقی و منطبق با واقعیات و نیازهای اجتماعی است.

عدالت به دلیل ارتباط با فطرت انسانی مفهومی مطلق است و هیچ‌گونه قید و شرطی در آن پذیرفته نمی‌شود و تمامی شرایط باید مهیا گردد تا عدالت به معنای واقعی آن محقق شود. در مقابل، تقارن عنصر مادی و معنوی به عنوان یکی از ارکان تحقق مسئولیت کیفری برخلاف مفهوم عدالت، گزاره‌ای مربوط به فطرت انسانی نیست، بلکه مفهومی برگرفته از مسئولیت اخلاقی در راستای دستیابی به هدف والای نظام کیفری، یعنی عدالت، است. این مفهوم اخلاقی زمانی می‌تواند عدالت را در معنای حقیقی و نه ساده شده آن محقق سازد که متناسب با مصالح و مفاسد باشد. از آنجا که براساس شرایط و موقعیت‌ها، مصالح یا مفاسد تغییر می‌یابند، چگونگی تقارن عنصر مادی و معنوی نیز تغییر پیدا می‌کند. لذا باید گفت مفهوم تقارن عناصر، امری نسبی است تا براساس تغییر و تحول در شرایط آن، بتوان به حکم مطلق ناشی از فطرت انسانی، یعنی عدالت، نائل گشت. زیرا اگر تقارن عناصر مادی و معنوی مفهومی مطلق فرض شود و متناسب

با مصالح یا مفساد موجود در شرایط و موقعیت‌ها تغییر نیابد، کارکرد خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند موضوعی برای محمول عدالت کیفری باشد.

در حقیقت، شاید بتوان این‌گونه گفت که گاهی اوقات بین مرزهای مسئولیت اخلاقی از یک سو، عدالت از سوی دیگر و در نهایت مصالح اجتماع، ارتباط‌هایی به وجود می‌آید. مبرهن است که علت اصلی طرح و خلق مفهوم مسئولیت اخلاقی در نظام کیفری به مفهوم فطری عدالت باز می‌گردد؛ یعنی در حقوق کلاسیک مجازات کردن افراد به صرف رفتار مادی، خلاف عدالت است و باید مسئولیت مبتنی بر فعل مادی کنار گذاشته شود تا مفهوم مسئولیت اخلاقی با تأکید بر عنصر معنوی جایگزین آن گردد و عدالت کیفری هم محقق شود.^۱ حال اگر در عصر حاضر و در عالم اثبات مصادیقی پیش آید که اطاعت تام و کامل از مفهوم مسئولیت اخلاقی در معنای سابق آن منجر به بی‌عدالتی گردد، قطعاً این مفهوم فطری عدالت به عنوان علت و خالق مفهوم مسئولیت اخلاقی نیست که باید کنار گذاشته شود، بلکه مفهوم مسئولیت اخلاقی به عنوان معلول مفهوم عدالت است که باید تعدیل شود. حال اینکه مرز تعدیل مسئولیت اخلاقی تا چه حد است، مصالح و مفساد اجتماع این را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، در هر عصر و جامعه‌ای که مصالح اجتماع نادیده گرفته شود، معمولاً عدالت هم در آن نادیده گرفته خواهد شد؛ حال اگر قرار است عدالت در معنای واقعی آن حفظ شود، لازم است در دامنه و تعریف مفاهیمی که عدالت را تأمین نمی‌کنند، تغییر ایجاد شود، اما اینکه محدوده این تعدیل تا کجاست، توسط مصالح اجتماع تعیین می‌شود؛ زیرا با حفظ مصالح اجتماع (اعم از مصلحت متهم، بزه‌دیده و جامعه) عدالت هم تأمین خواهد شد.

برای مثال، در دوران انقلاب صنعتی محیط‌های پرخطری به وجود آمدند که به تبع آن روز به روز بر شمار زیان‌دیدگان افزوده می‌شد، اما از آنجا که قاعده حاکم برای مسئول دانستن ایجادکنندگان چنین محیط‌های خطرناکی مسئولیت مبتنی بر تقصیر بود، در بسیاری از موارد ضرر وارد بر زیان‌دیدگان جبران‌نشده باقی می‌ماند. جامعه این مسئله، یعنی جبران نشدن ضرر و خسارات وارد بر زیان‌دیدگان، را خلاف عدالت می‌دانست. به همین دلیل جامعه به این نتیجه

۱. عبدالهی، اسماعیل، *درآمدی بر مسئولیت کیفری بدون تقصیر در نظام‌های حقوقی ایران و انگلستان*، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹، صص ۲۷-۲۸.

رسید که مصلحت اقتضا می‌کند در مفهوم سنتی مسئولیت کیفری، یعنی مسئولیت مبتنی بر تقصیر، تعدیل ایجاد شود. تا اینکه امروزه در راستای دستیابی به عدالت و مصلحت اجتماع مفهوم مسئولیت بدون تقصیر هم برای فرد و هم اشخاص حقوقی در حیطه حقوق کیفری و مدنی امری پذیرفته شده در حوزه‌های وسیعی است.^۱ مصداق قابل ذکر دیگر در این زمینه، پذیرش نظریهٔ مسئولیت کیفری ناشی از عمل غیر است که در برابر نظریهٔ اخلاقی مسئولیت شخصی و فردی در قرن بیستم به دلیل الزام عدالت و غلبهٔ مصلحت بر اخلاق مطرح شد.^۲

در هنگام رویارویی با چنین مصادیقی است که می‌توان با تمام وجود جملهٔ مشهور حقوق‌دانان رومی را حس و درک کرد که معتقدند گاهی اوقات اجرای ماشینی یک قاعده، حقوق را از مجرای طبیعی‌اش خارج می‌کند و به مسخره‌ترین نتایج می‌رساند و باعث می‌شود که «اوج حق‌گذاری اوج بی‌عدالتی شود»^۳ و به این ترتیب کاربرد مصلحت و عدالت ضرورت پیدا می‌کند.^۴ قاعدهٔ حقوقی تقارن بین عناصر نیز از این اصل مستثنا نیست و از آنجا که هدف اصلی این قاعده با مبنای اخلاقی دستیابی به عدالت است، هرگاه اجرای مطلق این قاعده نه تنها ما را به عدالت نرساند، بلکه خود باعث بی‌عدالتی گردد، قطعاً محلی برای اجرا نخواهد داشت؛ زیرا مصلحت اجتماعی را زیر سؤال می‌برد و در این حالت انصاف و عدالت حکم می‌کند که مصلحت بر قاعده تسلط یافته، آن را منطبق با مصالح اجتماع و عدالت تعدیل نماید.

منطق فازی به عنوان یک منطق نسبی‌گرا و معتقد به تعریف مدرج مفاهیم، در مورد مفهوم تقارن بین عناصر نیز بر این باور است که با درجه‌بندی این مفهوم و خروج از حالت صفر و یک، این مفهوم وجهه عادلانه‌تری به خود خواهد گرفت. زیرا در مورد برخی از مصادیق که در قسمت قبل به چندی از آنها اشاره شد، شرط تقارن مطلق بین عنصر مادی و معنوی برای تحقق جرم نه فقط باعث دستیابی به عدالت واقعی نمی‌شود، بلکه نهادهای عدالت کیفری را از مسیر دستیابی

۱. قاسم زاده، مرتضی، *مبانی مسئولیت مدنی*، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸، صص ۱۴۰ و ۳۰۷.

۲. اردبیلی، محمد علی، *مسئولیت کیفری ناشی از فعل دیگری در حقوق کیفری ایران*، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵، شماره ۱۶ و ۱۷، صص ۲۲۴-۲۲۵.

3. Summum jus, summa injuria

4. Peczenik, Aleksander, *On law and reason*, Dordrecht: Kluwer Academic Publisher, 1989, P. 335.

وکیو، دل، *فلسفه حقوق*، ترجمه: جواد واحدی، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۹۰، ص ۵۵.

به عدالت و مجازات‌های استحقاقی خارج خواهد ساخت. همین امر باعث می‌شود که در حقوق برخی از کشورها وقتی چنین مواردی پیش می‌آید که تقارن مطلق بین عنصر مادی و معنوی جرم باعث برهم زدن موازنه و عدالت می‌گردد، سعی کنند با تمسک به روش‌های مختلف خود را از دام این بی‌عدالتی برهانند. برای مثال، در حقوق انگلستان در پروندهٔ تابوملی علیه دولت^۱، متهمین به‌عنوان بخشی از برنامهٔ از پیش تهیه‌شده ضرباتی را به سر بزه‌دیده وارد می‌کنند. متهمین فکر می‌کنند که او مرده است و سپس به تصور اینکه او یک جسد است، او را از صخره‌ای به پایین پرت می‌کنند. شواهد نشان می‌دهد که مرگ بزه‌دیده بر اثر ضربات وارده بر سر او نبوده، بلکه در اثر سقوط از صخره فوت کرده است. حقیقت موجود در این پرونده آن است که در زمان تحقق عنصر مادی (لحظه پرتاب شدن از صخره) متهمین فاقد عنصر معنوی‌اند، اگرچه آنها عنصر معنوی را زودتر و در لحظهٔ ضربه زدن به سر بزه‌دیده داشته‌اند. در این پرونده دادگاه با وجود عدم تقارن به شکل مطلق، به استناد نظریهٔ تقصیر قبلی حکم به وجود تقارن و قتل عمد می‌دهد.^۲

درحالی‌که اگر به جای استناد به منطق کلاسیک و صحبت از حالت صفر و یک تقارن بین عنصر مادی و معنوی، به منطق فازی و درجه‌بندی تقارن بین عنصر مادی و معنوی جرم تمسک شود، دیگر سخن از تلاش برای متوسل شدن به روش‌ها و استثنائات مختلف به منظور رهایی از بی‌عدالتی نخواهد بود. بلکه با درجه‌بندی مفهوم تقارن از همان ابتدا می‌توان مشخص کرد در

1. Thabo Meli v R (1954).

2. Anyangwe, Carlson. *Criminal law: The general part*. Cameroon: Langaa RPCIG publisher, 2015, p7.

-Clarkson, C.M.V, and H.M Keating. *Criminal Law*. U.K: Sweet & Maxwell Publisher, 2014, p18.

مشابه چنین پرونده‌ای، موارد دیگری نیز در حقوق انگلستان وجود دارد. مانند پرونده لی‌برن (Le Brun v R (1991)) و پرونده فاگان (Fagan v Metropolitan Police Commissioner (1969)) که علی‌رغم عدم تقارن به شکل مطلق، دادگاه تقارن را به شکل نسبی و به استناد نظریه تقصیر قبلی، نظریه فعل استمرار یافته و یا نظریه وظیفه اقدام برقرار دانسته و حکم به جرم عمدی متهم داده است.

-Hogan, Brain, and John Smith. *Criminal Law*. U.K: Butterworth Publisher, 2011, p35.

-Herring, Jonathan. *Criminal Law*. U.K: oxford University Press, 2006, p177.

-Card, Richard, and Jill Molloy. *Criminal law*. U.K: Oxford university press, 2016, p108.

-Lacey, Nicola, and Celia Wells and Oliver Quick. *Resconstructing criminal law*. New York: Cambridge Press, 2010, p102.

صورتی که تلاقی دو عنصر تقارن در نقطه صفر محور زمانی باشد، باید حکم به عدم تقارن داد. در صورتی که تلاقی دو عنصر به شکل کامل و صددرصد به وجود آید، یعنی تقارن در نقطه یک محور زمانی واقع شود، تقارن در معنای مطلق خود محقق شده است. زمانی هم که تلاقی بین دو عنصر به طور کامل واقع نشود، بلکه تنها در قسمتی از عنصر مادی و معنوی تلاقی ایجاد شود، یعنی تقارن در محور زمان در نقطه‌ای بالاتر از صفر و کمتر از یک، برای مثال نقطه (یک دوم) محقق شود، براساس تعریف منطق فازی از مفهوم تقارن، تقارن در این حالت نیز هرچند به طور نسبی برقرار است.

بنابراین، حاکمیت منطق کلاسیک بر مفهوم تقارن موجب ایجاد یک نمودار گسسته و دارای مرزهای مجزا از یکدیگر می‌شود که در برخورد با برخی از مصادیق باید قائل به استثنائاتی نیز شد. این در حالی است که با ایجاد یک ارتباط پیوسته میان طبقات و پذیرش روابط فازی میان هر مرحله، استثنائات نیز در نمودار سیر تکوین جرم قرار گرفته، به عنوان قواعد و اصول پذیرفته می‌شوند و نه موارد خلاف اصل و استثنایی.

در این راستا منطق زبانی ویتگنشتاین نیز که حقوق را کاملاً در معنای ابزاری و عمل‌گرایانه‌اش می‌بیند و وجود معناها را ثابت را برای عبارات حقوقی رد می‌کند، موافق تعریف نسبی برای مفهوم تقارن است. ویتگنشتاین با لحاظ دو مفهوم «بازی‌های زبانی و شباهت‌های خانوادگی» از یک سو و مفهوم «تبعیت از قاعده» از سوی دیگر، معتقد به نسبی بودن مفاهیم حقوقی از جمله مفهوم تقارن بین عناصر است.

«مفهوم بازی‌های زبانی» ویتگنشتاین نسبی بودن مفهوم تقارن را این‌گونه به اثبات می‌رساند: هر حالتی از تقارن در یک پرونده ممکن است مشترکاتی با حالات دیگر در پرونده‌های دیگر داشته باشد؛ ولی با این حال، هیچ پدیده مشترکی که همه آنها یا تنها یک حالت از تقارن را در بر بگیرد، به طوری که آن حالت را از حالات دیگر تقارن کاملاً جدا کند، وجود ندارد. اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که هیچ کدام از این حالات مختلف تقارن بین عناصر دارای ذاتی نیست که کاملاً آن را از حالت دیگر تقارن جدا کند. در نتیجه کاربرد کلمه تقارن بین عناصر مادی و معنوی و حالات مختلف آن مفهوم آنها را نشان می‌دهد. در حالات مختلف تقارن بین عناصر، آنچه که هویت مفهوم آنهاست و ذات آنها را مشخص می‌کند، دستور زبانی است که مجموعه‌های مختلف علایم و نشانه‌ها را کنار هم گرد می‌آورد و از آنها یک بازی زبانی مشخص

فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، دستور زبان طبقه‌بندی تقارن بین عناصر به گونه‌ای است که مدل درجه‌بندی طبیعت آنها را بهتر نشان می‌دهد. این مدل مرزهای دقیق و ذات آشکاری برای تک تک حالات تقارن بین عناصر در نظر نمی‌گیرد و نمونه‌های بینابین و «شباهت خانوادگی» انواع حالات تقارن را به رسمیت می‌شناسد.^۱ به رسمیت شناختن حالات مختلف تقارن و عدم مرز مشخص بین تقارن و عدم تقارن بیانگر رویکرد نسبی به مفهوم تقارن است.

منطق ویتگنشتاین همچنین با لحاظ مفهوم «تبعیت از قاعده» بار دیگر بر تعریف تقارن بین عناصر به صورت نسبی صحه می‌گذارد. براساس مفهوم «تبعیت از قاعده»، حقوق و قواعد آن پدیده‌ای دارای هرج و مرج نیست، بلکه پدیده‌ای زمان‌مند و مکان‌مند است و قواعد آن با توجه به شرایط زمانی و مکانی مشخص می‌شود و در بسیاری از مواقع از خط‌کشی‌های دقیق و از پیش تعیین شده‌ای که برای آن در نظر گرفته شده است، فاصله می‌گیرد.^۲ بنابراین، تقارن بین عناصر نیز به عنوان یک قاعده حقوقی باید طبق شرایط زمانی و مکانی مشخص شود و به شکل نسبی و مدرج تعریف شود؛ زیرا در بسیاری از مصادیق و پرونده‌ها خط‌کشی دقیق و دوگانه ناظر به تقارن بین عناصر نمی‌تواند به شکل عادلانه موضوع را حل و فصل کند.

بدین ترتیب، منطق‌های فازی و ویتگنشتاین و هر منطق دیگری که دید واقع‌بینانه به مفاهیم پیرامون خود داشته و معتقد به عدالت در معنای واقعی آن باشند، طرف‌دار تعریفی نسبی و مدرج برای مفهوم تقارن است. پس به منظور اجرای عدالت و مطابقت بیشتر با واقعیت و فرار از عالم انتزاعیات، مفهوم دوگانه تقارن بین عناصر را که معتقد است تقارن فقط در صورتی واقع می‌شود که عنصر مادی و معنوی از نقطه صفر محور زمان حرکت کرده، در نقطه یک تلاقی پیدا کنند، کنار می‌گذارد. براین اساس، در تعریفی که از اندیشه‌های منطق‌دانان نسبی‌گرا از مفهوم تقارن می‌توان ارائه نمود، تقارن فقط یک حالت ندارد و ممکن است حالات گوناگونی را در برگیرد.

حالت‌های دیگری که با منطق‌های نسبی‌گرا بهتر می‌توان از وجود قاعده‌مند تقارن سخن گفت، ناظر به تقدم عنصر معنوی بر مادی یا تأخر عنصر معنوی بر مادی به همراه وجود شرایطی است. بدون وجود شرایطی که از آنها سخن گفته خواهد شد، به دلیل تقدم یا تأخر بین عنصر مادی و معنوی، تلاقی دو عنصر در نقطه صفر زمان واقع شده و بدین ترتیب تقارن به‌طور کلی

۱. ویتگنشتاین، لودویگ، پژوهش‌های فلسفی، پیشین، صص ۶۷-۶۸.

۲. هوشیار، یاسمن، پیشین، ص ۱۷۹.

چه براساس منطق ارسطو و چه منطق‌های نسبی‌گرا منتفی است. حالات تقارن مطابق تعریف منطق‌های نسبی‌گرا، همچون منطق فازی و زبانی به شرح ذیل است؛ این حالات در حقیقت شرایط و ضوابط برقراری تقارن در دیدگاه این نوع منطق‌ها را نشان می‌دهد:

- *حالت نخست* که تنها حالت مورد پذیرش طبق تعریف منطق مطلق‌گرای ارسطو نیز است، حالتی است که عنصر مادی و معنوی پس از حرکت از نقطه صفر زمان به‌طور کامل با یکدیگر در نقطه یک تلاقی پیدا می‌کنند. برای مثال، «الف» به قصد کشتن «ب» به منزل او می‌رود و با تیراندازی به سمت قلب «ب»، وی را می‌کشد. در این حالت، تلاقی بین دو عنصر مادی و معنوی جرم قتل به‌طور کامل واقع شده است.

- *حالت دوم*، حالتی است که تقدم عنصر معنوی بر مادی در حالت ناهوشیاری اتفاق افتاده، متهم برای ارتکاب جرم خود را عمداً در شرایط ناهوشیاری قرار می‌دهد. برای مثال، «الف» به قصد ارتکاب قتل «ب» خود را مست می‌کند و سپس در حال مستی مرتکب قتل «ب» می‌شود. در اینجا اگرچه در زمان انجام عمل مادی شخص در حال مستی بوده است و عنصر معنوی ندارد و به عبارتی تلاقی کامل دو عنصر انجام نمی‌شود، چون برای انجام این عمل مجرمانه خود را مست کرده، یعنی در قسمتی از فعل تلاقی ایجاد شده، پس تقارن به‌طور نسبی برقرار است. در اینجا دو عنصر از نقطه صفر زمان حرکت کرده است، ولی در نقطه یک هم با هم برخورد نکردند، بلکه این تقارن در نقطه‌ای فراتر از صفر و کمتر از یک برقرار شده است. مثال‌های فراوان دیگری برای این حالت قابل طرح است: مانند موردی که شخصی به قصد ارتکاب جرم عمداً خود را به خواب می‌زند یا شخصی که به قصد ارتکاب جرم عمداً داروهای خود را نمی‌خورد، چون می‌داند در اثر نخوردن آن دارو اختیار خود را از دست می‌دهد.

- *حالت سوم*، مربوط به جایی است که تقدم عنصر معنوی بر مادی در حالت هوشیاری اتفاق می‌افتد، اما این تقدم به همراه تقصیر قبلی است. شرط تقصیر قبلی شرط اساسی برای حکم دادن به تقارن مطابق با تعریف منطق‌های فازی و ویتگنشتاین است. برای مثال در یک پرونده، «الف» طی یک نزاع خانوادگی با همسر خود «ب» تلویزیون را به سمت سر وی پرتاب می‌کند و به سر «ب» اصابت می‌کند. در اثر این ضربه «ب» بیهوش می‌شود. «الف» که تصور می‌کند همسر او «ب» فوت کرده است، برای به انحراف کشاندن موضوع

سعی دارد انگیزه قتل را سرقت اموال نشان دهد. از این رو، طلاهای همسر خود را از دستش درمی آورد و سپس با چاقو سر او را از تنش جدا می کند. طی بررسی های به عمل آمده، ورود جسم برنده تیز به گردن علت اصلی مرگ شناخته می شود. در این حالت، اگرچه در لحظه رفتاری که منجر به قتل شده، یعنی فرو بردن چاقو بر گردن، «الف» قصد قتل نداشته، اما چون این رفتار وی در پی تقصیر قبلی او، یعنی پرت کردن تلویزیون به سر همسر بوده و در آن لحظه هر دو عنصر مادی و معنوی (به طور جزئی) کنار هم بوده اند، بنابراین در قسمتی از فعل مجرمانه تلاقی بین دو عنصر واقع شده است. به عبارت دیگر، فعل و قصد از نقطه صفر زمان حرکت کرده و در نقطه ای بالاتر از صفر و نرسیده به یک برخورد کرده اند.

- حالت چهارم تقارن نسبی، حالتی است که تقدم عنصر مادی بر معنوی به صورت یک فعل استمرار یافته یا ترک فعل مستند به فعل واقع می شود. در یک پرونده، «الف» بدون قصد و توجه با اتومبیل خود روی پا «ب» می رود. «ب» از او می خواهد از روی پایش کنار رود، ولی «الف» در اینجا عمداً از روی پای «ب» کنار نمی رود. در این حالت نیز زمانی که «الف» روی پا «ب» رفته عنصر معنوی نداشته، اما زمانی که از «الف» خواسته شده و او عمداً کنار نرفته، عنصر معنوی به وجود آمده است. در اینجا می توان گفت اعمال او از لحظه ای که روی پا «ب» رفته تا زمانی که عمداً کنار نمی رود، یک فعل استمرار یافته است و بنابراین تلاقی بین دو عنصر واقع می شود. همچنین می توان چنین اظهار داشت: «الف» که بدون اطلاع روی پا «ب» رفته است، پس از آن وظیفه پیدا می کند که برای رفع ضرر وارده در صورت توانایی کاری انجام دهد. در صورت ترک عامدانه این وظیفه، مسئول جرم عمدی است. بنابراین در این حالت نیز اگرچه عنصر معنوی و مادی به طور کامل با یکدیگر تلاقی نیافتند، اما در قسمتی از این دو عنصر چنین تلاقی ای به سبب فعل اولیه و ترک فعل ثانویه به وجود آمده و بنابراین تقارن در نقطه ای کمتر از یک (مثلاً یک دوم) حادث شده است. برای این حالت نیز مصادیق دیگری در خصوص جرایم علیه اشخاص و یا اموال قابل طرح است. برای مثال، «الف» مالی را به تصور اینکه متعلق به خود اوست، برمی دارد، ولی پس از اطلاع از اینکه متعلق به «ب» است، به دلیل اینکه دارای ارزش مالی بیشتری است، از تحویل دادن آن خودداری می کند. در مثال دیگر، «الف» اسلحه شکاری خود را به «ب» می دهد، به تصور اینکه «ب» برای شکار کردن به اسلحه نیاز دارد. اما پس از اطلاع از انگیزه «ب» که او

برای کشتن «ج» می‌خواهد از اسلحه استفاده کند، عمداً از تحویل گرفتن اسلحه خود از شخص «ب» امتناع می‌کند. همچنین مثال‌های دیگری وجود دارد که شرایط فوق را می‌توان در آنها مشاهده کرد.

در حالات دوم تا چهارم تقارن و مصادیق آن که برخی از آنها پرونده‌های واقعی در رویه قضایی ایران نیز هستند، چنانچه براساس تعریف منطق مطلق‌گرای ارسطو از مفهوم تقارن سنجیده شوند، نمی‌توان به وجود تقارن و تحقق جرم عمدی حکم داد، اگرچه نتیجه ناعادلانه و نامطلوب باشد. در حالی که مطابق سنجه منطق‌های نسبی‌گرا در مورد مفهوم تقارن در تمامی موارد فوق نیز تقارن به صورت نسبی برقرار است و می‌توان به جرم عمدی حکم داد؛ زیرا منطق‌های نسبی‌گرا مفاهیم حقوقی چون تقارن را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که واقعیت‌های موجود را نیز مورد توجه قرار داده تا عدالت واقعی و مصلحت اجتماع نیز به عنوان مفاهیمی ابدی و ازلی تأمین شوند.

همچنین باید دقت داشت حالات چهارگانه فوق در خصوص تقارن بین عناصر از دیدگاه منطق‌های نسبی‌گرا صرفاً یک تعریف کلی به همراه ذکر چند مصداق است. برای تطبیق مصادیق دیگر که به ذهن می‌رسد یا به طور عملی در رویه قضایی ممکن است پیش آید، باید دید که آیا آن مصداق با ضوابط و شرایط یکی از چهار حالت مذکور هماهنگی دارد یا خیر؟ در صورت هماهنگی با شرایط یکی از این حالات می‌توان مطابق منطق نسبی‌گرا حکم به تقارن داد و در صورتی که با ضوابط هیچ یک از این چهار حالت هماهنگ نباشد، از دیدگاه این نوع منطق نیز تقارن منتفی است و نمی‌توان حکم به تحقق جرم و مسئولیت داد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله در پی یافتن بهترین تعریف از تقارن بین عناصر مادی و معنوی که ضمن حفظ مبانی حقوقی و اخلاقی، عدالت در معنای منطبق با واقعیات نیز تأمین شود، به تبیین و مقایسه نگرش دو اندیشه منطقی مطلق‌گرا و نسبی‌گرا پرداخته شد. از منطق مطلق‌گرای ارسطو، صرفاً تعریفی دوبعدی از تقارن قابل برداشت است، حتی اگر اعمال چنین تعریفی در برخی پرونده‌ها نتیجه‌ای ناعادلانه به همراه داشته، باعث مجازات نشدن یا مجازاتی خفیف‌تر برای بزهکاری شود که وجدان قاضی و جامعه او را مستحق مجازات شدیدتری می‌داند. زیرا منطق دوبعدی و مطلق‌گرای ارسطو، عدالت را در معنای فرمول‌بندی شده و انتزاعی آن قبول دارد که برابر آن به محض اعمال قواعد حقوقی بدون قید و شرط در همه شرایط و موقعیت‌ها، عدالت محقق می‌شود. بر این اساس، تحقق تقارن تنها یک حالت دارد و آن زمانی است که هر دو عنصر در نقطه زمانی یک بین صفر تا یک تالاقی نمایند.

در مقابل، بنابر منطق‌های نسبی‌گرا همچون منطق فازی و زیبایی، تصور مفهوم دوگانه از تقارن مربوط به عالم انتزاعیات و خلاف عالم واقع است و در تعریف مفهوم تقارن باید به واقعیت وجودی آن که در عالم واقع به شکل مدرج و نسبی است، توجه داشت. پذیرش نسبی بودن مفهوم تقارن، از آنجا که به شرایط و اوضاع و احوال توجه دارد، مصالح اجتماع و عدالت واقعی را بهتر تأمین می‌کند. بدین ترتیب، در تعریف عینی و واقعی منطق نسبی‌گرا از مفهوم تقارن برخلاف تعریف منطق مطلق‌گرا، چهار حالت برای تحقق تقارن قابل تصور است.

بدین ترتیب، تقارن ممکن است در نقطه یک محور زمان واقع شود و آن ناظر به زمانی است که تمامی اجزای عنصر مادی و معنوی به طور کامل بایکدیگر تالاقی یابند. علاوه بر این، تقارن ممکن است در نقطه‌ای کمتر از یک هم در محور زمان برقرار شود و این حالت زمانی تحقق می‌یابد که تقدم عنصر مادی بر معنوی یا تقدم عنصر معنوی بر مادی به همراه وجود شرایطی باشد. شرط لازم برای برقرار دانستن تقارن با وجود تقدم عنصر مادی بر معنوی، سلب اختیاری اراده از خود یا وجود تقصیر قبلی است. شرط لازم برای برقرار دانستن تقارن با وجود تقدم عنصر مادی بر معنوی هم وجود فعل استمرار یافته یا با توجیه دیگر، ترک فعل مستند به فعل است. در هر یک از این دو حالت فوق، برخی از اجزای عنصر مادی و معنوی با یکدیگر تالاقی می‌یابند،

برخلاف حالت اول تقارن که در آن تمام اجزای عنصر مادی و معنوی با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند. حالت صفر محور زمانی هم براساس منطق‌های نسبی‌گرا جایی است که تقدم عنصر مادی بر معنوی یا تقدم عنصر معنوی بر مادی بدون وجود شرایط فوق باشد. با توجه به اینکه جای خالی ماده‌ای در قانون مجازات اسلامی در خصوص اصل تقارن و مفهوم آن حس می‌شود، ماده‌ای با ملاک قرار دادن اندیشه منطقی نسبی‌گرا به شرح ذیل پیشنهاد می‌شود:

«ماده: هرگاه عنصر مادی در چند مرحله جداگانه، حتی با فاصله زمانی، به ارتکاب جرم منظور یا شدیدتر از آن منجر شود وجود عنصر معنوی در یکی از مراحل برای احراز تقارن کافی است.

تبصره: در ارتکاب جرم در حالت ناهوشیاری مثل مستی و خوابی که با علم یا عمد برای ارتکاب باشد، تقارن مفروض است.»

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

کتاب

۱. آذر، عادل و حجت فرجی، *علم مدیریت فازی*، تهران: نشر اجتماع، ۱۳۸۱.
۲. صفائی، حسین، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۳.
۳. عبدالهی، اسماعیل، *درآمدی بر مسئولیت کیفری بدون تقصیر در نظام‌های حقوقی ایران و انگلستان*، چاپ اول، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹.
۴. قاسم‌زاده، مرتضی، *مبانی مسئولیت مدنی*، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸.
۵. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی (الزام‌های خارج از قرارداد)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
۶. کلارکسون، سی.ام.وی، *تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی*، ترجمه: حسین میرمحمدصادقی، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۹۰.
۷. مظفر، محمدرضا، *المنطق*، قم: انتشارات مرکز جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۵.
۸. وکیو، دل، *فلسفه حقوق*، ترجمه: جواد واحدی، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۹۰.
۹. ویتگنشتاین، لودویگ، *کتاب‌های آبی و قهوه‌ای*، ترجمه: ایرج قانونی، چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
۱۰. ویتگنشتاین، لودویگ، *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه: میر شمس‌الدین ادیب‌سلطانی، ویراست دوم، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۱۱. ویتگنشتاین، لودویگ، *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه و شرح: سروش دباغ، چاپ اول، تهران: نشر هرمس، ۱۳۹۳.
۱۲. ویتگنشتاین، لودویگ، *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه: فریدون فاطمی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

مقاله

۱۳. آورند، محدثه، **مصاحبه اختصاصی با خالق منطق Fuzzy؛ پروفیسور لطفعلی زاده**، مجله اینترنت، ۱۳۸۷، شماره ۳۴.
۱۴. اردبیلی، محمد علی، **مسئولیت کیفری ناشی از فعل دیگری در حقوق کیفری ایران**، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵، شماره ۱۶ و ۱۷.
۱۵. ایومف، **حقیقت چیست؟**، ترجمه: بهمن سررودی، مجله چیستا، ۱۳۶۴، شماره ۲۴.
۱۶. ابراهیم پور، مهدی و مرتضی صداقت آهنگری حسین زاده، **رابطه منطق و زبان از نظر ویتگنشتاین**، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ۱۳۹۳، شماره ۲.
۱۷. خیام، مسعود، **منطق فازی و نفی ریاضی-فلسفی خشونت**، مجله دانش و مردم، ۱۳۹۷، شماره ۵.
۱۸. راسل، برتراند، **ابهام**، ترجمه: نواب مقربی، مجله اطلاعات حکمت و معرفت، ۱۳۹۰، شماره ۲.
۱۹. سعید، حسام، پونه افشاریجو، **منطق فازی به زبان ساده**، مجله کارآفرین، ۱۳۸۹، شماره ۸۲.
۲۰. فخر، حسین، رضا فانی، **بررسی امکان الحاق تقصیر به عمد در قتل**، نشریه فقه و حقوق اسلامی، ۱۳۹۱، شماره ۴.
۲۱. فرجی، محمدرضا، فرهاد قاسمی. **تئوری سیستم‌های انطباقی پیچیده ابزار تحلیلی نظم در محیط‌های پیچیده و آشوب**. مجله سیاست جهانی، دوره ششم/۱۳۹۶، شماره ۳.
۲۲. قاری سیدفاطمی، محمد و پرهام مهرآرام، **ویتگنشتاین متأخر و حقوق**، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱۳۹۶، شماره ۸۰.
۲۳. منہاج، محمدباقر و مهدی نساجی، **مبانی استدلالات فازی**، مجله دانش مدیریت، ۱۳۷۹، شماره ۵۱.
۲۴. هوشیار، یاسمن، **تأثیر ویتگنشتاین متأخر بر نسبی‌گرایی در فلسفه علم**، فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران، ۱۳۸۸، شماره ۹.

پایان نامه و رساله

۲۵. ابوذر، مهنوش، «**کاربرد منطق فازی در حقوق کیفری ایران**»، رساله دکترا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۵.

۲۶. جوادی، امیررضا، «متافیزیک از منظر ویتگنشتاین متقدم و متأخر»، پایان‌نامه ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
۲۷. نبی‌پور، محمد، «درجه‌بندی کردن عنصر روانی در قتل مطالعه تطبیقی در حقوق ایران، انگلستان و فرانسه»، رساله دکترا، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

ب) منابع انگلیسی

Books

28. Anyangwe, Carlson. *Criminal law: The general part*. Cameroon: Langaa RPCIG publisher, 2015.
29. Clarkson, C.M.V, and H.M Keating. *Criminal Law*. U.K: Sweet & Maxwell Publisher, 2014.
30. Hogan, Brain, and John Smith. *Criminal Law*. U.K: Butterworth Publisher, 2011.
31. Herring, Jonathan. *Criminal Law*. U.K: oxford University Press, 2006.
32. Card, Richard, and Jill Molloy, *Criminal law*. U.K: Oxford university press, 2016.
33. Lacey, Nicola, and Celia Wells and Oliver Quick. *Resconstructing criminal law*. New York: Cambridge Press, 2010.
34. Peczenik, Aleksander, *On law and reason*, Dordrecht: Kluwer Academic Publisher, 1989.
35. Sampate, Venkata, and Uday Varun Konada. *A novel approach to predict surface roughness in machining*. U.S.A: Proquest information and learning company, 2007.

Article

36. Link, Montgomery. "Wittgenstein and Logic", *Synthese* 166, 2009.
37. Patterson, Deniss, "Good Faith, Lender liability, and Discretionary Acceleration: of Llewellyn, Wittgenstein, and the Uniform Commercial code", *Texas Law Review* 68, 1989.
38. Straup, Daniel, "Law and Language: Cardozo Jurisprudence and Wittgenstein's Philosophy", *Valparaiso University Law Review* 18, 1984.

Internet sites

39. Licata, D., **Lectures 9 and 10: Classical Logic**, 2008, p.1, Available in: <http://www.cs.cmu.edu/classical.pdf>